

بگرام

در افسانه های عوام

احمد علی کهزاد

بنیاد فرهنگی کهزاد

افسانه های عوام و داستان های محلی که عموماً سینه به سینه حفظ شده و به ما رسیده خاطره های کهن و باستانی است و هر قدر هم جنبه تخیلی و فانتیزی در آن زیاد باشد باز هم در لابلای تصورات آن حقایق نهفته است و رسیدن به همین حقایق ما را وادار میسازد که گوش به افسانه های شیرین عوام فرا دهیم و آنچه را زبان ها تکرار کرده و حافظه ها به ما رسانیده است به نظر دقت مطالعه نماییم.

افسانه های عامیانه مخصوص به یک قوم و یک ملت و یک گوشه خصوصی جهان نیست، بلکه در میان همه اقوام و در تمام روی زمین متداول بوده و هست. ولی در میان بعضی از اقوام گیتی و در برخی از نقاط جهان بیشتر متداول بوده و مییابد.

در نقاطی که روزگاری مدنیته را گذرانیده و احیاناً خرابه هائی از ادوار مختلف روزگاران گذشته در آنجا ها باقی مانده پیرامون خود افسانه های بیشتر دارد بخصوص که در مجاورت آن خرابه ها مردمانی هنوز زندگانی داشته باشند.

یکی از نقاطی که در کشور ما سوابقی داشته و خرابه هائی از آن سوابق باقی مانده و مردمانی هنوز هم در گرد و نواح آن به کثرت در دهکده ها زندگانی میکنند «بگرام» است که به فاصله ۴۰ کیلومتری شمال کابل واقع شده است. بگرام که در مأخذ قدیمی به نام «کاپیسی» Kapissi» هم یاد شده است نقطه ایست که مراتب آبادی را در آنجا به ازمنه قبل التاریخ رسانیده میتوانیم. در زمان «هخامنشی ها» Achemenids» مقارن قرن ۵ یا ۶ قبل از عهد مسیح در اینجا دهکده پر جمعیتی بوده و به اساس شواهد باستان شناسی خود اسکندر و بعد از او یونانیان باختری هر کدام در اینجا آبادی هائی کرده اند. اسکندر اساس قلعه مستحکمی را گذاشت و یونانیان باختری نیم کیلومتر دورتر بطرف جنوب اساس شهر و پایتختی را در آنجا گذاشتند. سپس در دوره های بعدی «کوشانی» Koushan» و «کیداری» Kidari» و «یفتلی» Ephtalite» آبادی هائی در آنجا بمیان آمد و در طی تقریباً هزار سال آئین و هیكل تراشی و معماری بودائی در آنجا شواهد بسیاری بجا گذاشتند که قسمت زیاد آن بصورت استوپه ها در نقاط مختلف حواشی خرابه های قدیم شهر مشهود است.

مردم دهکده های اطراف خرابه های بگرام علت کثرت پارچه های تیکر را در بگرام و وزش باد پروان را چنین شرح میدهند که در زمان طوفان حضرت نوح اهالی بگرام همه کافر بودند و خرابه هائی که تا حال موجود است رهائشگاه آنها بود. چون ایشان به دعوت حضرت نوح ایمان

نیایوردند، حضرت در باره ایشان به خداوند شکایت کرد. طوفان آمد. آب همه جا را فراگرفت. کافرهای بگرام همه برای خود خم های بزرگ ساختند و داخل آن شدند و سر خم ها را موم و لاک گرفتند. حضرت نوح چون از کشتی خود نظر کرد، خم هائی زیاد روی آب دید. باز نزد خداوند شکایت کرد. در نتیجه باد شدید پروان از فراز سالنگ وزیدن گرفت و خمها یکی به دیگری خورده و شکست و این است که حالا زمین خرابه های بگرام از پارچه های تیکر فرش میباشد.

مروان فی پروان و زنجیر فی براتی:

افسانه های اهالی بگرام چنین نقل میکنند که در ین دیار دو پهلوان و دو پادشاه کافری بود که یکی آن «مروان» و دیگری آن «پروان» نام داشت. مروان شاه در بگرام و پروان شاه در پروان امارت داشتند. این دو امیر محلی برای اینکه به کمک یکدیگر رسیده بتوانند، زنجیری سر رودخانه پنجشیر و غوربند بین دو شهر خود گسترانیده بودند و در موقع خطر با شور دادن زنجیر یکدیگر را خبر میکردند. میگویند پروان شاه یکی دو مرتبه به دروغ بدون خطر زنجیر را شور داد و مروان شاه از بگرام به کمک او آمد ولی چیزی ندید و بی جهت سرگردان شد تا اینکه روزی خطر واقعی او را تهدید کرد و هر چه زنجیر را شور داد از طرف مقابل خبری نشد و در نتیجه پروان شاه را دشمن مهاجم اسیر کرد.

در حصه شرقی یا شمال شرقی بگرام کوه بچه ایست که بنام «کوه پهلوان» یا «پهلوان کوه» معروف است. پهلوانی که این کوه به او نسبت شده و میشود قرار افسانه های محلی کافری بود بسیار تنومند و نیرومند و قوی و بزرگ جثه و فراز گردنه کوه می نشست و کسی از ترس او از کناره های مسیر رودخانه پنجشیر عبور و مرور نمیتوانست. این پهلوان را داستان ها طوری قوی و عظیم الجثه تصویر میکنند که میگویند از فراز کوه از مقر خود دست دراز کرده از رودخانه پنجشیر آب میگرفت و خمیر میکرد و در چقری های پای کوه جاهای پای او را نشان میدهند.

در خود بگرام کنار آب های صاف پنجشیر پوزه سنگی است که اهالی آنرا بنام برج عبدالله یاد میکنند و آنجا قبری و مزاری هست. مردم محلی در عقاید افسانه ئی خود عبدالله را یکی از مجاهدان میشمارند. میگویند روزی امیر حبیب الله خان شهید بقصد گردش و صید ماهی به اینجا آمد و کنار مسیر رودخانه در پوزه برج عبدالله برای او خیمه و خرگاهی نصب نموده بودند. امیر بسیار میخواست که قلعه ئی یا ارگی در اینجا بنا کند. بعد از ظهر در زیر خیمه شاهی بخواب رفت و بخواب دید که دو مار در دبرک خیمه او پیچیده است. از خواب بیدار شد و از مفکوره بنای ارگ در برج عبدالله صرف نظر کرد و از رودخانه پنجشیر عبور نموده به پروان دره رفت و در آنجا قلعه و ارگ مورد نظر خود را اساس گذاشت و در نتیجه پروان در عصر او بنام جبل السراج معروف شد.

بدین ترتیب قراریکه ملاحظه میشود افسانه های محلی اهالی بگرام از قدیم ترین زمانه ها تا روزگاران معاصر چیزهائی بخاطر دارد که یاد آن برای اهالی محلی و برای ارباب تحقیق خالی از دلچسپی نیست. خم هائی که در افسانه ها ذکر شده به اساس تحقیقات باستان شناسی برای نگه داری خاک و استخوان و خاکستر روحانیون و راهبان بودائی بکار میرفت و در یک گوشه بگرام که اصلاً قبرستان قدیم عصر بودائی بوده به تعداد زیاد پارچه های شکسته و نیم شکسته آن دیده شده است.

زنجیر فی براتی که میگویند بین بگرام و پروان دایر شده بود ارتباط و تعلقات باهمی این دو شهر تاریخی را در دو طرف مسیر رودخانه پنجشیر ثابت میسازد و اگر دروغ بافی و بی اتفاقی نمیبود این شهر ها به آسانی سقوط نمیکرد.

پهلوان کوه از اماکن مهم بودائی بود و بقایای ۷ یا ۸ معبد و استوپه های بودائی در اطراف دامنه ها و پوزه های این کوه هنوز موجود است و قصه پهلوان قوی هیکل یادی از کافران قدیم این کوه و اطراف آنرا به خاطر میآرد. /۱۵ دلو ۱۳۴۱/